



نسل جدید است باید دوستش داشت

کلود پیکاسو Claude Picasso پسر پابلو پیکاسو دائماً در کنار پدرش در استودیوی او حضور داشت. او هنوز هم ساعتی را که در استودیوی رنگارنگ پدرش گذرانده با شوقی بسیار به خاطر می‌آورد:

وقتی پنج شش ساله بودم به استودیوی پدرم می‌رفتم که کارش را متوقف نمی‌کرد و من هم توقع توجه چندانی از جانب او نداشتم، اما وقتی کمی بزرگتر شدم برخی اوقات را شانه به شانه پدرم کار می‌کردم. خواهرم هم آن‌جا بود. ما روی یک میز کار می‌کردیم البته ما یک کاری می‌کردیم و پدرم کاری دیگر. گاهی اوقات از من می‌خواست تا زیر چیزی را بگه‌دارم و یا وسیله‌یی را برایش آماده کنم. او با گچ کار می‌کرد و گچ باید سفت می‌شد. من شاهد بودم که او همواره سعی می‌کرد که کاری متفاوت انجام دهد. برایش مهم بود که وقتی ما بچه بودیم دوروبرش باشیم، گویی حضور ما

خاطراتی را برایش تازه می‌کرد. درباره پدرم این را می‌دانم که در کودکی باهوش و با استعداد بود اما همواره تحت نظارت شدید پدرش بود. پدر او پروفیسوری در آکادمی هنرهای زیبا در مالگا Málaga بعد در گرونا Coruña و پس از آن در بارسلون Barcelona بود. به شدت طرفدار روش و آموزش آکادمیک و سنتی بود ولی پابلو روزی به پدرش و همچنین به خودش ثابت کرد که قادر است در همان خط سنتی هر کاری انجام دهد و برای بقیه عمرش کوشش کرد تا تمامی قوانین و سنت‌های هنری زمانه را زیر پا گذارد.

او شخصیتی شاداب و بسیار کودکانه‌تر از همه ما داشت. او ما را وامی‌داشت تا همه چیز را از دیدی آزاد و باز نگاه کنیم. به عنوان مثال یک روز ما به نمایش گاو بازی رفتیم. گاو باز موسوم به ال کوردوبس El Cordobés بود. او یک گاو باز غیرعادی بود و یک مشکل بزرگ

داشت: این که قادر نبود به راحتی گاو را بکشد. یک روز به پدرم گفتم: او واقعاً دیوانه است، با این که نمی‌تواند گاو را بکشد اما همیشه به میدان می‌آید. و او گفت: برای همین باید او را دوست داشته باشی. او نسل جدید است. او در همان مسیری است که امروز باید باشد. پدرم او را تحسین می‌کرد چون او کسی بود که جرأت ریسک کردن و مواجهه با خطر را داشت و این همان چیزی بود که پدرم نیز همیشه به کار می‌بست، او همواره ریسک می‌کرد.

او می‌توانست نقاش سنتی بسیار موفق‌تری باشد و از همان جوانی هم از نظر مالی بسیار پیشرفت کند چرا که ظرفیتش را داشت. اما این برایش به هیچ وجه جذاب نبود به همین منظور از آن راه خارج شد و با انجام آن‌چه غیرقابل پیش‌بینی بود ریسک بزرگی را کرد که پدرش نیز با آن بسیار مخالف بود. و من فکر می‌کنم این گونه بود که او پیکاسو

شد. او عاشق ساختن بود؛ با بریده‌های کاغذ اسباب بازی و چیزهای کوچک دیگر. گاهی اوقات بسیار جالب از آب در می‌آمد چون شکلی شبیه به من یا پالوما Paloma خواهرم می‌شد. آن‌ها متحرک بودند مثل عروسک‌های خیمه‌شب بازی یا این که من شبیه به یک هفت تیرکش می‌شدم، یا در لباس‌هایی دیگر.

ما هنوز آن‌ها را داریم. آن‌ها جزء وسایل خصوصی ماست. اگر چه آثار هنری بزرگی نیستند، تنها چیزهای جالب و دوست داشتنی هستند. ما به طور استثنایی خوش شانس بودیم که در این منطقه، در این مکان و در این محیط به دنیا آمدیم. می‌دانید پدرمان پیکاسو بود و تمامی دوستانش انسان‌های ممتاز و برجسته بودند. بنابراین همیشه بسیار هیجان‌انگیز بود که آن دوروبر پرسه بزنیم. در اکثر مواقع پیرامون پیکاسو همه چیز می‌درخشید.